

کاوش‌نامه ادبیات تطبیقی (مطالعات تطبیقی عربی - فارسی)
دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه رازی کرمانشاه
سال پنجم، شماره ۱۹، پاییز ۱۳۹۴ هـ ش / ۱۴۳۷ هـ ق / ۲۰۱۵ م، صص ۶۷-۶۷

بررسی تطبیقی انتقاد اجتماعی در شعر محمود سامی بارودی و ملک الشعراء بهار^۱

محسن پیشوایی علوی^۲

استادیار گروه زبان و ادبیات عربی، دانشگاه کردستان، ایران

حسن سرباز^۳

استادیار گروه زبان ادبیات عربی، دانشگاه کردستان، ایران

سمیرا رحمانی^۴

کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی، دانشگاه کردستان، ایران

چکیده

محمود سامی بارودی و ملک الشعراء بهار از شاعران نوگرای عصر جدید در مصر و ایران و هر دو مربوط به یک دوره هستند که پرداختن به مسائل اجتماعی از مهم‌ترین ویژگی‌های شعر آنان است. این پژوهش با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و بر اساس مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی، تشابه و تفاوت اندیشه‌های بارودی و بهار را درباره انتقاد اجتماعی، مورد بررسی قرار می‌دهد. از نتایج مهم این پژوهش اینکه شکایت تند و صریح از نفاق و دورویی میان خواص و عوام از اندیشه‌های مشترک دو شاعر است، ولی در انتقاد از ظلم و ستم حاکمان، زبان بهار گویاتر و گزنده‌تر از بارودی است و در موضوع بی‌تفاوتی مردم نسبت به اوضاع جامعه هر دو شاعر از غفلت مردم نسبت به مسائل جاری کشور ابراز نگرانی شدید نموده و آنان را نکوهش کرده‌اند، با این تفاوت که بارودی به صراحت و بهار غالباً با کنایه در این زمینه سخن گفته‌اند. در موضوع اصالت‌گرایی، بارودی ریشه اصالت را در افتخارات ملی و قومی گذشته می‌داند، اما بهار اصالت را در علم و عدالت‌ورزی گذشتگان می‌بیند.

واژگان کلیدی: ادبیات تطبیقی، انتقاد اجتماعی، محمود سامی البارودی، ملک الشعراء بهار.

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۹/۲۵

۱. تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۸/۲۴

۲. رایانامه نویسنده مسئول: mpishvaiialavi@yahoo.com

۳. رایانامه: h.sarbaz1353@gmail.com

۴. رایانامه: Samira.Rahmani76@yahoo.com

۱. پیشگفتار

از اواخر قرن نوزدهم به بعد با نفوذ جلوه‌های تحولات فکری، علمی و سیاسی غرب به کشورهای اسلامی به ویژه مصر و ایران، دگرگونی‌هایی در موضوع ادبیات از جمله شعر پدید آمد و نقش اجتماعی شاعر و وظیفه او در جامعه مطرح و موجبات تغییر در بینش وی فراهم آمد. با وقوع این پدیده، وقتی شاعر با پیشرفت، آزادی بیان و نقد مسائل اجتماعی در غرب آشنا شد و به استبداد حاکمان، عقب‌ماندگی و شکاف طبقاتی در کشور خود پی برد و این مسائل را با تمام وجود احساس کرد در جستجوی عللی برآمد تا به رهایی جامعه خود از شرایط نامطلوب کمک کند و به نیازهای آن پاسخی دهد.

از این رو، شاعر راه چاره را در همدردی و همراهی با مردم و بیان واقعیت موجود دید تا بدین وسیله ضمن یادآوری توانایی‌های فکری، فرهنگی و اجتماعی مردم و ذکر میراث کهن آن‌ها، روح خودباوری را در عروق مسئولان و مردم بدمد و با به تصویر کشیدن شیرینی‌ها و تلخی‌های زندگی و نقد اوضاع نامطلوب موجود تلاش جمعی را به سوی رشد و پیشرفت به حرکت درآورد و با ارائه راهکار مناسب راه خروج از مشکلات را نیز نشان دهد.

البته این حرکت، بدون هزینه نبود. انعطاف‌ناپذیری استبداد حاکم، خمود و غفلت مردم، جدال میان دست‌آوردهای جدید و اصرار بر حفظ وضعیت موجود و مخالفت با هر پدیده جدید در حیطه ادبیات و مسائلی از این دست عواملی بودند که مانع حرکت شاعر می‌شدند. با این وجود به وسیله شاعران پیشگام، باب انتقاد اجتماعی در شعر باز شد و کم‌کم روند رو به رشد خود را طی کرد و در قالب یک رویکرد ادبی به بار نشست. البته اگرچه اصطلاح نقد اجتماعی نو ظهور است، اما ریشه و مصادیق این نوع نقد چهارده قرن پیش در قرآن کریم وارد شده است (ایمانیان، ۱۳۸۷: ۷۶-۷۷). در ادبیات فارسی نیز از قرن پنجم به بعد به علت ظلم و ستم ترکان غزنوی و غارت اموال مردم به دست آن‌ها، انتقادات اجتماعی بیشتر شد و از مشروطه به بعد این انتقادات جایگاه ممتازی یافت.

۱-۱. طرح مسأله

محمود سامی بارودی و ملک الشعراء بهار از شاعران نوپرداز و واقع‌گرای عصر جدید در دو منطقه جغرافیایی هستند که پیوند میان شعر و اجتماع را اگر نگوییم ابداع که راه آن را به دیگران نشان داده‌اند و با انتقاد از نابسامانی‌های موجود به ارائه راهکار هم پرداخته‌اند. این دو شاعر با این روش، به شعر

توانایی زایش نو و رسالت جدید و به خواننده اجازه دقت و تأمل بیشتر در متن زندگی اجتماعی را عطا کرده‌اند.

در این پژوهش تلاش می‌شود با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و بر اساس مکتب آمریکایی ادبیات تطبیقی که به اصل تشابه و همانندی میان دو اندیشه به دور از رابطه تاریخی و تأثیر و تأثر از یکدیگر توجه می‌کند (خضری، ۱۳۹۲: ۳۵۰)، مهم‌ترین موضوعات اجتماعی چالش‌برانگیز عصر و انتقادات مربوط به آن را در اشعار این دو شاعر مقایسه و تشابه و تفاوت دیدگاه اجتماعی آنان را در برهه زمانی مورد نظر بیان نماید.

۱-۲. پرسش‌های تحقیق

۱. مهم‌ترین موضوعات انتقادهای اجتماعی دو شاعر کدام است؟

۲. دو شاعر در بیان انتقادات اجتماعی چه تفاوت‌ها و تشابهاتی با همدیگر دارند؟

۱-۳. پیشینه تحقیق

درباره بارودی و بهار، به صورت تطبیقی پژوهش‌هایی انجام گرفته است که به برخی از آن‌ها اشاره می‌شود: مزیدی و زرکوب (۱۳۹۱) در مقاله «الشعر الوطني لدى محمود سامي البارودي وملك الشعراء بهار» مهم‌ترین ویژگی‌های شعر وطنی دو شاعر را در قالب اسلوب بیانی قدیم و رعایت وحدت عضوی، مورد توجه قرار داده و به این نتیجه رسیده‌اند که هر دو شاعر اندیشه‌های وطنی خود را با صراحت بیان کرده و با لحنی حماسی مردم را مورد خطاب قرار داده‌اند. ابراهیمی کاوری، اسدی و لورستانی (۱۳۹۲) در مقاله «تطبیق مضامین شعری ملک الشعراء بهار و محمود سامی البارودی» مضامین مشترک دو شاعر را بررسی کرده‌اند و نتایج پژوهش آنان نشان می‌دهد که مضامین سیاسی، اجتماعی و ادبی در اشعار آنان از بسامد زیادی برخوردار است ولی هجو و مدح بسامد کمتری دارد.

محمدی، عباسی و غفارپور صدیقی (۱۳۹۱) در مقاله «بررسی تطبیقی نظریه شعری محمد تقی بهار و ابراهیم عبدالقادر المازنی» بعد از تطبیق نظریه شعری دو شاعر، نظریه شعری بهار را درون‌گرایانه و مازنی را برون‌گرایانه می‌دانند. قاسمی فرد و میرقادری (۱۳۹۰) در مقاله «بررسی تطبیقی سیمای زن در شعر جمیل صدقی زهاوی و ملک الشعراء بهار» دیدگاه دو شاعر را درباره زن بررسی نموده و ادعا کرده‌اند که هر دو در این خصوص، دیدگاه مشابهی دارند، اگرچه در مواردی با یکدیگر اختلاف نظر دارند. محسنی‌نیا و دانش (۱۳۸۸) در مقاله «بررسی تطبیقی مفهوم وطن در اشعار بهار و رصافی» دیدگاه

دو شاعر ایرانی و عراقی در رابطه با وطن را بیان کرده و به این نتیجه رسیده‌اند که هر دو شاعر به وطن اسلامی نگاه ویژه دارند، با این تفاوت که بهار در این زمینه از وسعت نظر بیشتری برخوردار است. با توجه به آنچه گذشت؛ چون درباره انتقاد اجتماعی بارودی و بهار پژوهشی به صورت مستقل انجام نگرفته، ضرورت انجام چنین مقاله‌ای احساس می‌شود تا اندیشه و هنر شعری آن‌ها بهتر شناخته شود.

۱-۴. محمود سامی بارودی

محمود سامی بارودی (۱۸۳۸-۱۹۰۴) در قاهره متولد شد. مدت ۱۷ سال به جزیره سیلان تبعید شد (الدسوقی، بی تا: ۲۶۲) سرانجام خدیو عباس دوم در سال ۱۳۲۷ هجری، او را بخشید و به مصر بازگشت؛ اما پنج سال نگذشت که مریضی طاقت فرسا او را از پا درآورد و در ۱۲ دسامبر سال ۱۹۰۴ م جان به جان آفرین تسلیم کرد (الزیات، بی تا: ۴۹۳).

دیوان او دو مجلد است که در اکثر ابیات آن، از آیات و قصه‌های قرآنی بهره گرفته است. علاوه بر دیوان، قصیده میمیه طولانی‌ای با ۴۴۷ بیت در مدح پیامبر (ص) دارد که آن را «كشف الغمة في مدح سيد الأمة» نامیده است. در ضمن او زندگی و خاطرات خود را در جزیره سیلان در کتابی به رشته تحریر درآورده است. اخلاق نیک، همت بلند، شجاعت، ظلم‌ستیزی، عدالت‌دوستی و آزادی‌خواهی از صفات برجسته بارودی است. شعر او در آغاز، رنگ دینی و مذهبی داشت ولی سپس به علت حوادث رخ داده در مصر رویکرد سیاسی، اجتماعی و حماسی بر شعرش غلبه یافت. وی نخستین شاعری بود که ابواب شعر اجتماعی و وطنی را در مقابل شاعران معاصر گشود (ضیف، ۱۹۶۱: ۱۸۶). در کل، شعر او استحکام اسلوب، پایبندی به سنت شعری قدیم، قوت و دقت شعر دوره عباسی و ظرافت تمدن مصر را در خود گرد آورده است. مجموعه این خصوصیات و تعهد و پایبندی بارودی به آموزه‌های اسلامی در اندیشه و عمل، شعر او را در میان معاصرانش متمایز کرده است.

۱-۵. ملك الشعراى بهار

میرزا محمد تقی متخلص به بهار (۱۲۶۵-۱۳۳۰) روز پنجشنبه، ۱۲ ربیع الاول سال ۱۳۰۴ هجری قمری در شهر مشهد دیده به جهان گشود. در سال ۱۳۲۲ هجری قمری و بعد از درگذشت پدرش به فرمان مظفرالدین شاه، لقب ملك الشعراى پدر به پسر واگذار شد (ر.ک: آرین‌پور، ۱۳۷۲: ۱۲۳) و در سال ۱۳۲۴ قمری، به نهضت مشروطیت پیوست (اصیل، ۱۳۷۴: ۶ و ۵). در نخستین روز اردیبهشت ماه سال

۱۳۳۰ شمسی، پس از گذشت یک هفته جدال وحشتناک و غم‌انگیز با مرگ، در گذشت (ر.ک: بهار، ۱۳۸۰: قسمت ر-ت).

از مهم‌ترین آثار بهار دیوان اشعار، سبک‌شناسی، تاریخ احزاب سیاسی، تصحیح تاریخ سیستان، مجمل التواریخ و القصص و جوامع الحكایات و لوامع الروایات عوفی است. علاوه بر این محمد گلبن، مجموع صد مقاله از بهار را در کتاب بهار و ادب فارسی در دو جلد گرد آورده است.

اشعار او، در آغاز جوانی اغلب رنگ دینی داشت؛ اما با آغاز انقلاب مشروطیت، به سیاست روی آورد و شعر او رنگ و بوی سیاسی یافت (ر.ک: اصلیل، ۱۳۷۴: ۱۲ و ۱۱). او توانست در همان قالب‌های شناخته شده شعر فارسی، مفاهیمی نو همچون وطن، آزادی، دموکراسی، مساوات، عدالت و حقوق زن را در شعر خویش مطرح سازد و در شعر فارسی فضایی نو پدید آورد که تا روزگار او ماندش دیده نشده بود.

۲. پردازش تحلیلی موضوع

۱-۲. جهل و علم

علم و آگاهی، اساس زندگی بشر است و ارزش و اعتبار انسان‌ها و جوامع به میزان علم آن‌ها سنجیده می‌شود. خداوند، مکرر در آیات قرآن کریم به علم دعوت و نسبت به جهل و ناآگاهی هشدار داده است. تعبیری چون «أَفَلَا يُبْصِرُونَ»، «أَفَلَا يَسْمَعُونَ»، «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ»، «أَوَلَمْ يَعْلَمُوا» و مانند آن در قرآن کریم زیاد به چشم می‌خورد که همگی به نوعی به علم و آگاهی دعوت و از جهل نهی فرموده‌اند. ناآگاهی افراد جامعه از مسائل فردی، اجتماعی و وظایف مربوطه و غفلت از رویدادهایی که خواسته و ناخواسته در جامعه رخ می‌داد، بارودی و بهار را به درد می‌آورد و همین عامل، آن‌ها را به سرودن اشعاری با رویکرد انتقاد اجتماعی سوق می‌داد.

بارودی در توصیف مردمان تبعیدگاه خود، سیلان، آنان را فاقد علم و دشمن عالمان دانسته و تنهایی و فاصله گرفتن از آن‌ها را بر حضور در میان آن‌ها ترجیح داده است:

- | | |
|---|---------------------------------------|
| ۱. لَا يُحْسِنُونَ الْمَقَالَ إِن تَطَّقُوا | جهلاً، وَلَا يَفْقَهُونَ إِن أَدْنُوا |
| ۲. أَرَىٰ فِيهِمْ وَحْشَةً إِذَا حَضَرُوا | وَطَيْبٌ أَنَسٍ إِذَا هُمْ طَعْنُوا |

(البارودی، ۱۹۹۸: ۶۵۵)

او جاهل را به چهارپا تشبیه می‌کند و او را همچون خس و خاشاکی می‌بیند که باعث آزار چشم می‌شود (ر.ک: همان: ۲۹۷).

بارودی، با وجود به کار بردن این تعبیر گزنده، هم وطنان خود را به تحصیل دانش ترغیب نموده و با محور دانستن علم برای تحقق عدالت، علم را مقدمه رسیدن به سیادت و بزرگی می‌داند و در مقابل، جهل و نادانی را علت کوچک شدن و حقارت به شمار می‌آورد. در تشبیهی، مدارس را درختانی می‌داند که اگر شاخه‌های آن تناور شوند و قد بکشند، میوه‌های تازه و شاداب (دانش‌آموزان) ثمر می‌دهند و عقل و حکمت، شاخه‌های آن را می‌نوازند و در چنین جایگاهی، دانش‌آموزان مانند کبوترهای مسجد الحرام به دانش‌آموزی مشغول می‌شوند:

۱. فَاسْتَيْقِظُوا يَا بَنِي الْأَوْطَانِ، وَانْتَصِبُوا	لِلْعِلْمِ، فَهُوَ مَدَارُ الْعَدْلِ فِي الْأُمَمِ
۲. وَلَا تَطْنُتُوا نَمَاءَ الْمَالِ، وَانْتَسِبُوا	فَالْعِلْمَ أَفْضَلَ مَا يَحْوِيهِ ذُو نَسَمِ
۳. فَزُرْبْ ذِي ثَرْوَةٍ بِالْجَهْلِ مُخْتَقِرٍ	وَرُبَّ ذِي خَلَّةٍ بِالْعِلْمِ مُحْتَمِرٍ
۴. شِيدُوا الْمَدَارِسَ؛ فَهِيَ الْغَرْسُ إِنْ بَسَقَتْ	أَفْنَانُهُ أَثْمَرَتْ غَضًّا مِّنَ السَّيَمِ
۵. مَعْنَى عُلُومٍ، تَرَى الْأَبْنَاءَ عَاكِفَةً	عَلَى الدُّرُوسِ بِهِ، كَالطَّيْرِ فِي الْحَرَمِ

(همان: ۵۱۴-۵۱۵)

بهار، در مثنوی «در وظیفه‌شناسی» بعد از سخن از آداب و رسوم مکتب، به مردم زمانش هشدار می‌دهد که اگر وظیفه خود را بشناسند، بار دوش دیگران نخواهند شد و نتیجه دانشی را که آموخته‌اند، حتماً خواهند دید ولی با وجود این نصایح فراوان به مردمان زمانش، آن‌ها را دشمن علم دانسته و ایشان را به جای جنگ و جدل با یکدیگر، به زدودن ناآگاهی‌ها فراخوانده است:

اکثر خلق گول و بی‌عقل‌اند	دشمن علم و عاشق نقل‌اند
... گر کسی جهلی از دلی روید	به که صد شهر را بر آشوبید

(بهار، ۱۳۸۰، ج ۲: ۶۹)

او در کنار انتقاد از دور بودن مردم از علم و دانش، شاهان قاجار و حکومت آن‌ها را نادان می‌داند و می‌گوید آن‌گونه که نمی‌توان انتظار داشت دزد، نگهبان کشور باشد، احمد شاه نیز نادانی است که توانایی کشورداری ندارد، او رشوه‌خوار و ترسو است (ر.ک: همان، ج ۱: ۳۱۶). از نظر بهار، مردم نادان همچون دیو، زمینی باقی می‌مانند و سودای پیشرفت و تعالی ندارند اما آنان که اهل دانش و خردند همچون فرشتگان عروج می‌کنند و جایگاهشان در فلک است (ر.ک: همان، ج ۲: ۴۳۸). او دانایی را باغ بهشت و نادانی را چاهی می‌داند که به جهنم ختم می‌شود. وی همچنین جهل را درد بی‌درمان می‌داند که بهره‌ای جز خار و خاشاک ندارد.

باغ دانایی باغی است که فردوس آنجاست چاه نادانی چاهی است که قعرش درک است
درد بی علمی دردی است که درمانش نیست شاخ نادانی شاخی است که بارش خشک است

(همان، ج ۲: ۴۳۸)

بر اساس آنچه گذشت، مشخص می‌شود که هر دو شاعر آشکارا از وجود جهل و جاهلان در جامعه، انتقاد و گاه با تعابیر تند در قالب آرایه‌های ادبی، ضمن غنا بخشی به گفتار خود، به توجیه مخاطب و تأثیرگذاری در روح و روان او پرداخته و تلاش خود را در زدودن جهل و تشویق به علم‌آموزی به کار برده‌اند.

۲-۲. ظلم و عدالت

مبارزه با ظالم و مستکبر، یکی از آموزه‌های ادیان آسمانی و سنت انبیاء (ع) و اولیای الهی، حکیمان و صالحان بوده است. پی آمدهای ظلم تنها به ظالم و فاسد ختم نمی‌شود، بلکه گریبان جامعه‌ای را نیز می‌گیرد که به چنین فردی در جامعه اجازه خودنمایی داده است (قطب، ۱۹۴۶: ۱۴۳) بارودی و بهار، به علت زندگی در جامعه آلوده به ستم، شعار عدالت و مبارزه با ظلم را برافراشتند و این خصلت انسانی را تبلیغ نمودند. بارودی، بعد از آزمودن حاکمان و مردم جامعه‌اش، آن‌ها را افرادی ستم‌پیشه یافته که حق و حقوق دیگران را ادا نمی‌کنند. او در یکی از قصیده‌هایش، با انتقادی کوبنده، عادل‌ترین آن‌ها را ظالم‌تر از گرگ، نسبت به گوسفند توصیف می‌کند (ر.ک: البارودی، ۱۹۹۸: ۶۱۹-۶۲۰).

هنگام تبعید در جزیره سیلان وقتی هوای وطن می‌کند، ناخودآگاه، ستم توفیق پاشا، حاکم مصر را به یاد می‌آورد و از زندگی زیر سایه ستمگر، آزرده‌خاطر و از بازگشت پشیمان می‌شود و با کنایه، اظهار می‌دارد که ستم در مصر به گونه‌ای است که در آنجا نمی‌تواند پلک‌هایش را به راحتی بر هم نهد و با آرامش سر بر بالین گذارد:

۱. یَرَى بَصْرِي مَنْ لَا أَوْدُ لِقَاءَهُ و تَسْمَعُ أُذُنِي مَا تَعَاْفُ مِنَ اللَّحْنِ
۲. وَكَيْفَ مُقَامِي بَيْنَ أَرْضِ أَرِي بِهَا مِنْ الظُّلْمِ مَا أَخْنَى عَلَى الدَّارِ وَالسَّكْنِ
۳. فَسَمِعُ أَنِينِ الْجَوْرِ قَدْ شَاكَ مَسْمَعِي وَرُؤْيَا وَجْهِ الْغَدْرِ حَلَّ عُرَا جَفْنِي

(همان: ۶۲۸-۶۲۹)

بهار، از ستم خواص، بیش از ستم عوام شکایت می‌کند. از نظر او، حاکمان وقت، مردم را چون گله از خود رانده و جدا کرده‌اند و با خیالی آسوده، سیم و زر و ثروت مردم را می‌ربایند و آن‌ها را در کسب

روزی به رنج و مشقت می‌اندازند و به فقر، آزرده‌گی و تفرقه میان مردمان ساده‌لوح دامن می‌زنند (ر.ک: بهار، ۱۳۸۰، ج ۱: ۲۶۶-۲۶۷). او در مثنوی «خانه آهن»، با به تصویر کشیدن حکایت ویرانی خانه آهنین پادشاه چپاولگر و ظالم، از ستم شکایت می‌کند و معتقد است که آه بی‌گناه، آهن سخت را نابود می‌کند:

یکی پادشاه، خانه ز آهن بساخت شبی آتش افتاد و آهن گداخت
پژوهش گرفتند کآن از چه بود شراری چنین بی‌امان از چه بود
پس از جهد بسیار بردند راه به دود دل عاجزی بی‌گناه

(همان، ج ۲: ۳۰۵)

زمانی که محمد علی شاه قاجار در سال ۱۲۸۶ شمسی در اواخر سلطنت مستبدانه خود با مشروطه‌خواهان و آزادی‌خواهان به کینه و دشمنی برخاست، بهار، او را ظالم بدسرشتی نامید که دستش به خون بی‌گناهان آلوده است. در بیتی واژه خفاش را، استعاره از محمد علی شاه و خورشید را استعاره از آزادی‌خواهان و مشروطه‌خواهان قرار داده و می‌گوید: همان‌طور که چشم خفّاش، طاقت تحمل نور خورشید را ندارد و از دیدن آن، رنج می‌برد، محمد علی شاه نیز چشم دیدن آزادی‌خواهان را ندارد:

پادشه خود را مسلمان خواند و سازد تباه خون جمعی بی‌گناه
ای مسلمانان در اسلام این ستم‌ها کی رواست کار ایران با خداست
شاه ایران گر عدالت را نخواهد پاک نیست زان که طینت پاک نیست
دیده خفّاش از خورشید در رنج و عناست کار ایران با خداست

(همان، ج ۱: ۱۸۴)

با مقایسه دیدگاه دو شاعر می‌توان گفت هر دو خواهان تعالی و سربلندی وطن خود بوده و با شجاعت و فداکاری برای رفع بی‌عدالتی و تبعیض از هم‌وطنانشان اقدام و شکایت خود را از ظالم، گاه صریح و آشکار و گاه در قالب آرایه‌های ادبی بیان کرده‌اند.

۲-۳. تحقیر فقیران و احترام به فقیران

بی‌عدالتی در یک جامعه، مشکلات زیادی را به دنبال دارد که یکی از آنها، گسترش فقر و تهیدستی است؛ پدیده‌ای که مردم فرودست را به شدت آزار می‌دهد. بارودی بر این باور است که اعتبار و

جایگاه انسان در جامعه مصر تا زمانی محفوظ است که ثروتمند و پولدار باشد و وقتی فقیر و تنگدست شد به قدری بی اعتبار می شود که اگر سخن حق هم بگوید از او نمی پذیرند (ر.ک: البارودی، ۱۹۹۸: ۱۸۷-۱۸۸) و این دردی است که او را به شدت آزار می دهد.

بارودی اگرچه گاهی به صراحت از فقر سخن نمی گوید ولی مفاد کلام او این است که ثروت، ارزش آفرین و فقر، ضد ارزش نیست. چه بسا فقیرانی که شریف و نجیب اند و در این خصلت بر ثروتمندان برتری دارند و چه بسیار فقیرانی که به مردم علم و حکمت می آموزند و در مقابل، توانگران ثروتمندی هستند که هیچ سودی برای مردم ندارند:

۱. وَلَا تُحْتَقِرْ ذَا فَاقَةٍ، فَلَرُبَّمَا لَقِيتَ بِهِ شَهْمًا يُبْرِ عَلَى الْمُثْرِي
 ۲. فَرُبُّ فَقِيرٍ يَمْلَأُ الْقَلْبَ حِكْمَةً وَرُبُّ غَنِيٍّ لَا يَبْرِشُ وَلَا يَبْرِي

(همان: ۲۰۲)

بهار، از ثروتمندان بی رحم و بی عاطفه که مایملک خود را به رخ مردم می کشند و آسوده در خانه خود نشسته اند و به فکر افراد تنگدست نیستند، به شدت می نالد و با تعابیر گزنده هشدار می دهد که فقر و بی نوایی، سبب ویرانی خانه های فقیران است. او افسوس می خورد که کسی اقدام به دست گیری فقیران نمی کند. در قصیده «شهربند مهر و وفا» بعد از گله از بی وفایی موجود در جامعه که غالباً از سوی طبقات مرفه اجتماعی است، از اینکه توانگران، فقیران را نمی نوازند خشمگین می شود و از آنها می خواهد که گوشه چشمی به فقیران نیز داشته باشند:

با دستگیری فقرا، منعمی نزیست در پایمردی ضعفا، سروری نماند

(بهار، ۱۳۸۰، ج ۱: ۴۸۴)

از دیدگاه بهار، امتیاز و برتری گروه های ثروتمند نسبت به دیگران تنها در مال و دارایی آنهاست نه چیز دیگر. اینان خسیس اند و اگر دست نیازمندی به سوی آنها دراز شود، بدون اجابت پس زده می شود:

این ناکسان که کوس بزرگی همی زنند ممتاز نیستند ز کس جز به مال خویش
 بستان و باغ دارند اما نمی دهند هرگز یکی چغاله به طفل چغال خویش
 ... اگر سائلی بخواهد از آن قوم حاجتی نادم کندش ز جبروت و نکال خویش

(همان، ج ۲: ۴۶۶)

با این بیان، روشن می‌شود که به علت اوضاع آشفته جامعه بارودی، نه تنها از فقیران دست‌گیری به عمل نمی‌آمد بلکه تحقیر نیز می‌شدند و او برای زدودن این رفتار ضد انسانی و ضد اخلاقی، از روش پند و اندرز استفاده کرد تا دل مردم را به رحم آورد و آنها، هم‌نوعان نیازمند خود را دریابند؛ اما در جامعه بهار، اگرچه فقیران تحقیر نمی‌شدند ولی کمکی هم دریافت نمی‌کردند و بهار از عدم مساعدت و یاری آنها شکایت می‌کند تا شاید به خود آیند و به چنین افرادی توجهی نمایند.

۲-۴. تفرقه‌انگیزی و وحدت

اتحاد، رمز موفقیت و غلبه مردم بر زورگویان و سلطه‌طلبان ستمگر است. در مقابل، تفرقه، عامل فروپاشی یک جامعه و سقوط و عقب‌ماندگی آن و آفتی است که چون خوره، پیکره جامعه را می‌خورد و آن را می‌پوساند و چنان که به مثل گفته‌اند: «گوسفند که از گله جدا شد، نصیب گرگ بیابان می‌شود» (شکورزاده بلوری، ۱۳۸۰: ۸۴۲). بارودی، تفرقه‌انگیز را نادان و تفرقه‌انگیزی سخن‌چین را دردی بی‌درمان می‌داند (ر.ک: البارودی، ۱۹۹۸: ۴۰) او تفرقه‌انگیزان را به حشراتمانند می‌کند که انسان‌ها را آزار می‌دهند و آرامش را از آنها می‌گیرند و به این طریق، گروه‌ها و دسته‌های مختلف را که می‌توانند در سرنوشت مردم مصر مؤثر باشند به وحدت و هماهنگی دعوت می‌کند:

وَاحْدَرِ التَّمَامِ تَأْمَنُ كَيْدُهُ فَهُوَ كَالْبُرْعُوثِ إِنْ دَبَّ قَرَصُ

(همان: ۲۹۸)

بهار، در دوبیتی «جنگ داخلی و دشمن خارجی» مردم جامعه‌اش را پند می‌دهد که با هم متحد باشند و از تفرقه‌انگیزی خودداری نمایند. او با ضرب‌المثلی، تأثیر سخن خود را بیشتر کرده و می‌گوید: همانگونه که دو کبوتر با جنگیدن، فرصت را برای حمله دشمن مهیا می‌کنند، مردم یک جامعه نیز در صورت اختلاف، فرصت حمله را برای بیگانگان آماده می‌کنند:

چون عدو در کمین بود زنه‌ار دست از شنعت رفیق بدار
دو کبوتر که بال هم شکند لقمه گریه را درست کنند

(بهار، ۱۳۸۰، ج ۲: ۵۱۵)

او در قصیده مستزاد «داد از دست خواص»، خواص را به چهارپایانی تشبیه کرده است که عوام را مانند گله از خود دور کرده‌اند و تمام رنج‌ها و اختلافات میان مردم کشور را از وجود آنها می‌داند:

داد مردم ز عوام است که کالانعامند	به خدا بد نامند
که خرابی همه از دست خواص است	داد از دست خواص
... عامیان را همه سورانده به مانند رمه	یک تن آقای همه
خلق در زحمت و او در طلب زرّ خلاص	داد از دست خواص
در صف ساده‌دلان شور و شر افکنده ز کید	عمرو رنجیده ز زید
خود ز صف خارج و در قهقهه چون زادهٔ عاص	داد از دست خواص

(همان، ج ۱: ۲۷۴-۲۷۵)

در سال ۱۳۲۹ هجری وقتی که بنیان مشروطیت ایران محکم نشده بود و آتش فساد، فتنه و دورنگی شعله‌ور و دخالت بیگانگان سبب گسترش هرج و مرج داخلی شده بود، بهار، برای نشان دادن دورویی و تفرقه موجود، مسمط «وطن در خطر است» را سرود و نفاق وطن‌دوستان، پیمان‌شکنی و هم‌دست شدن آن‌ها با بیگانگان را چنین به تصویر آورد:

ما نگفتیم در اول که نجویم نفاق؟	یا بر آن عهد نبودیم که سازیم وفاق؟
به کجا رفت پس آن عهد و چه شد آن میثاق؟	چه شد اکنون که شما را همه برگشت مذاق
کس نگوید ز شما خانهٔ من در خطر است	ای وطن خواهان زنهار وطن در خطر است
شرط ما بود که با هم همه هم‌دست شویم	به وفاق و به وفا یک‌سره پابست شویم
از پی نیستی از همت حق هست شویم	نه کز اینان ز نفاق و دودلی پست شویم

(همان، ج ۱: ۲۲۹)

با این بیان، روشن می‌شود که بارودی برای مقولهٔ تفرقه‌انگیزی، کلمهٔ سخن‌چین را به کار برده است ولی بهار، بی‌پرده شکایت خود را از تفرقه‌انگیزی بیان کرده است.

۲-۵. دورویی و یکرنگی

دورویی و دوست‌نمایی افراد از خصلت‌هایی است که بارودی را به شدت رنج داده و زبان به انتقاد از آن می‌گشاید. او که زخم‌خوردهٔ چنین اخلاقی است، اظهار دوستی و وفاداری افراد جامعه را از روی نفاق می‌داند که نباید بدان اعتماد کرد (ر.ک: البارودی، ۱۹۹۸: ۴۰) وی معتقد است که آن‌ها با سخنان زیبا و فریبنده، ظاهر خود را خوب و زیبا نشان می‌دهند ولی درون آن‌ها و حقیقتشان همچون آتش زیر خاکستر است که هرگاه فرصت یابد، زبانه می‌کشد:

۱. كَيْفَ تَبَيِّضُ مِنْ أُنَاسٍ وَجُوهُ
صَبَّغَ اللَّوْثُ عَرَضَهُمْ بِسَوَادٍ؟
۲. أَظْهَرُوا زُخْرُفَ الْخِذَاعِ، وَأَخْفَوُا
ذَاتَ نَفْسٍ كَالْجَمْرِ نَحَّتِ الرَّمَادِ

(همان: ۱۵۱)

بارودی که سرد و گرم روزگار را چشیده و از این رهگذر، تجربه‌های نیکی اندوخته، ادعای بی‌اساس نمی‌کند. او برخی از مردمان زمانش را زشت‌ترین مردمان می‌داند؛ چراکه دوستی و تعهد آن‌ها را آزموده و دریافته که دورویی بر پیشانی آن‌ها نقش بسته و روزگار نیز همراه با او چنین مردمی را آماج لعن و نفرین قرار داده است؛ زیرا اینان منشأ فلاکت و بدبختی مردم جامعه خود هستند:

۱. أَقْبِحَ بِيَمِ قَوْمًا! بَلَّوْثُ إِخَاءَهُمْ
فَبَلَّوْثُ أَقْبَحَ ذِمَّةٍ وَ إِخَاءِ
۲. قَدْ أَصْبَحُوا لِلدَّهْرِ سُبَّةً نَاقِمٍ
فِي كُلِّ مَصْدَرٍ مَحْمَّةٍ وَ بَلَاءِ

(همان: ۴۴)

بهار در قصیده «شه نادان» از تن‌پروری احمد شاه که موجب هرج و مرج کشور گردیده سخن می‌گوید و با اشاره به دورویی او، وی را گندم‌نمای جو فروش می‌داند:

هست امید خیر ازین گندم‌نمای جو فروش چون به نالایق زمین، گندم فشانی داشتن

(بهار، ۱۳۸۰، ج ۱: ۳۱۶)

در قصیده «نکوهش چرخ»، مردم دورو به ویژه دولت‌مردان و خواص منافق و پیمان‌شکن را مخاطب قرار داده و از رفتار زشت آن‌ها می‌نالند و آرزو می‌کنند که ای کاش هرچه زودتر بساط دام‌گستری، دورویی و فریب آن‌ها جمع و تفاخر و غرور آن‌ها درهم شکسته شود (ر.ک: همان، ج ۱: ۵۳۱-۵۳۲). او حتی از دوستان خود نیز می‌نالند و آن‌ها را به باد انتقاد می‌گیرد و خود را در میان آنان مانند هیزمی می‌داند که آتش دورنگی و حسادت او را در خود می‌سوزاند:

سرخ از تف عشقم دل، زرد از غم یارم رخ دایم چو گل رعنا، می‌سوزم و می‌سازم
چون هیزم نغزم من، یاران همه تردامن در مجمر از آن تنها، می‌سوزم و می‌سازم

(همان، ج ۲: ۴۱۹)

روشن است که بارودی و بهار در انتقاد از دورنگی و نفاق افراد جامعه و نالیدن از آن، درد مشترک داشته‌اند ولی نحوه بیان بهار و قوت سخنان او در قالب تکنیک‌های شاعرانه از نظر گزندگی بیش از سخنان بارودی است.

۲-۶. بی‌وفایی و وفاداری

بارودی بیشتر از بی‌وفایی و بی‌صدافتی در دوستی شکایت کرده است و از یافتن دوست راستگو و وفادار اظهار ناامیدی می‌کند و به کسانی که چون خود او صادق، وفادار و به دور از غلّ و غش هستند، هشدار می‌دهد که از مردم زمانه دوری نمایند؛ چرا که در این اوضاع آشفته، دوست راستگو پیدا نمی‌شود، لذا باید از دنیا و اهل آن فاصله بگیرند که تلاش در یافتن دوست وفادار بی‌حاصل است:

۱. لَوْ كَانَ فِي الدُّنْيَا وِدَادٌ صَادِقٌ مَا حَالَ بَيْنَ الْمُخَلَّتَيْنِ جَفَاءً
 ۲. فَانْقُضْ يَدَيْكَ مِنَ الزَّمَانِ وَأَهْلِهِ فَالْسَّعْيُ فِي طَلَبِ الصَّدِيقِ هَبَاءً

(البارودی، ۱۹۹۸: ۴۰)

او می‌گوید در گذشته افراد جامعه به وفاداری پایبند بوده‌اند اما به مرور زمان رشته‌های وفاداری سست و صداقت رنگ باخته است در عین حال امیدوار است که این خصلت نیک و مقدس پاسداری واقعی داشته باشد و جز او کسی مرد این میدان نیست و چون اطراف خود را از دوستان مطلوب خالی و پیمان‌شکنان را آفت می‌بیند، آرزوی نابودی آن‌ها را در سر دارد:

فَسُحْقًا لِدَارٍ لَا يَدُومُ نَعِيمُهَا وَ تَبًّا لِحِلِّ لَا يَدُومُ عَلَى الْعَهْدِ

(همان: ۱۸۱)

بهار، بی‌وفایی را در دو چهره ترسیم می‌کند: بی‌وفایی توده مردم و بی‌وفایی خواص و سیاست‌مداران. او گاه از بی‌وفایی مردم نسبت به یکدیگر شکایت می‌کند و مدعی می‌شود که در گذشته میان مردم دورویی و بی‌وفایی و اخلاق زشت وجود نداشت (ر.ک: بهار، ۱۳۸۰، ج ۱: ۳۰۷) و گاه می‌گوید بی‌وفایی و حسادت میان مردم زمان او پدیده تازه‌ای نیست؛ اما گاهی از همین مردم چنان به خشم می‌آید که زبان به شکایت و اعتراض می‌گشاید و با سخنی هجوگونه تا آنجا پیش می‌رود که نه تنها دوستان بلکه مردم را بی‌آبرو و زشت‌سیرت می‌داند:

اینجا وفا و شرم کو؟ یک یار با آزرَم کو یک شعله آه گرم کو کز وی شود جان ملتهب
 قومی پلید و کینه‌جو، تردامن و بی‌آبرو جمله قبیح و زشت‌خو، یکسر وقیح و بی‌ادب

(همان، ج ۱: ۳۷۲)

اما سخن او درباره بی‌وفایی دوستان و خواص شکل دیگری دارد. او نمی‌داند به چه کسی دل ببندد، زیرا به هر کس و هر چه دل بسته دیری نپاییده که مایه رنجش و ملالت او شده است، لذا از بی‌وفایی

دوستان و خواص بیش از بی‌وفایی مردم می‌نالد تا جایی که وقتی بی‌وفایی سیاست‌مداران وابسته را نسبت به منافع ملی و پیمان‌شکنی آن‌ها را در مبارزه با استبداد و بیگانگان می‌بیند، با تعمیم دادن بی‌وفایی خواص می‌گوید که وفا و دوستی در ایران به افسانه تبدیل شده است:

حدیث عهد و وفا شد فسانه در کشور
 به کارنامه من بین و نیک عبرت گیر
 ز کس درستی عهد و وفا مجوی دگر
 که کارنامه احرار هست پر ز عبر
 بر آسمان وطن ز آفتاب روشن‌تر
 من آن کسم که چهل ساله خدمتم باشد

(همان، ج ۱: ۶۷۴)

بهار که غالباً مبعوض رجال سیاسی قرار می‌گرفت و با فتنه و تحریک به اعتبار او صدمه می‌زدند و به آنچه به او وعده داده بودند پشت پا می‌زدند، وی را وادار می‌نمایند تا با سرودن قصیده «تهنیت عید قربان» و فرستادن آن برای رکن الدوله والی خراسان چنین بگوید:

حیله و دستان مکن در دلبری با دوستان
 گرچه با من عهد و پیمان بستی اندر دوستی
 زانکه خود بخشند دل، بی‌حیله و دستان تو را
 پایداری نیست بر آن عهد و آن پیمان تو را
 عهد بشکستی و بگشودی در جور و ستم
 نیست گویی بیمی از شاهنشاه ایران تو را

(همان، ج ۱: ۱۸۲)

۲-۷. بی‌تفاوتی مردم نسبت به اوضاع جامعه و احساس مسئولیت

بارودی و بهار برای بیداری مردم و زدودن مفاسد کشور تلاش نموده و از غفلت مردم از حوادث پیرامونی نالیده‌اند، هدف آن‌ها در این کار، توهین و هجو نیست بلکه تشویق و تحریک مردم برای به دست آوردن حقوق از دست رفته آن‌هاست.

بارودی، همه سختی‌ها و مشکلات را قابل تحمل می‌داند جز ستم و خواری. حتی مرگ را شیرین‌تر از حاکمیت ستم می‌بیند. او مردم مصر را به خاطر ترس از مرگ در مبارزه علیه ستمگر نکوهش می‌کند (ر.ک: البارودی، ۱۹۹۸: ۴۹۷-۴۹۸) و به عنوان یک راهنما و خیرخواه، به مردم غافل هشدار می‌دهد که اگر انسان، ظلم را از خودش دفع نکند، عزت و شرفش از بین می‌رود، آن‌گونه که اگر مقابل سیل به جایی پناه نبرد، سیل، او را نابود می‌کند. از نظر او سخت‌ترین درد، این است که ظالم با وجود ستمگری‌اش در محافل و مجالس مردم، مورد احترام و ستایش قرار گیرد. او افرادی را که تن به ستم داده‌اند مانند شتران گری می‌داند که از خاراندن خود لذت می‌برند و به درمان، اقدام نمی‌کنند و

در مقابل، خود را انسانی معرفی می‌کند که تسلیم ستم نمی‌شود، اگرچه ریسمان آن تمام وجودش را در خود بگیرد. در هر حال حاضر است جان و قلب خود را به آتش بسپارد ولی سایه ستم را نبیند (همان: ۱۲۶-۱۲۷).

بارودی، اوضاع مصر را به گونه‌ای می‌بیند که مردم، فساد و بدی را پذیرفته‌اند و زورگویی و تزویر در میان مردم خانه کرده و در نابینایی گمراه‌کننده‌ای هستند که انسان، در آن جز بر گمراهی قدم نمی‌گذارد و قهرمانان نیز صحنه را ترک و به کنجی خزیده‌اند و مجد و بزرگی فراموش و همت‌ها سست گشته‌اند، لذا از بی تفاوتی موجود چنین می‌نالند:

۱. بِئْسَ الْعَشِيرُ، وَبِئْسَ مِصْرٌ مِنْ بَلَدٍ	أَصْحَتْ مُنَاخَاً لِأَهْلِ الزُّورِ وَالْحَطَلِ
۲. أَرْضٌ تَأْتُلُ فِيهَا الظُّلْمُ وَانْقَذَتْ	صَوَاعِقُ الْعَدْرِ بَيْنَ السَّهْلِ وَالْجَبَلِ
۳. وَأَصْبَحَ النَّاسُ فِي عِمَاءٍ مُظْلِمَةٍ	لَمْ يَخْطُ فِيهَا امْرُؤٌ إِلَّا عَلَى زَلَلٍ
۴. لَمْ أَدْرِ مَا حَلَّ بِالْأَبْطَالِ مِنْ خَوَرٍ	بَعْدَ الْمِرَاسِ وَبِالْأَسْيَافِ مِنْ قَلَلِ

(همان: ۴۰۴)

بهار، ستم را سبب نابودی جامعه می‌داند. از نظر او هر کس نسبت به خود و جامعه بی تفاوت باشد، به اندازه ذره‌ای به ستم تن دهد و وجود آن را بپذیرد، حتماً نتیجه این عمل خود را خواهد دید و اگر مردم، زشت را از زیبا و سود را از زیان تشخیص ندهند، سزاوار سرزنش‌اند. او در تشویق مردم برای تغییر اوضاع می‌گوید: ظالمان خانه‌های شما را ویران کرده و ثروت شما را ربوده‌اند، ولی شما دست روی دست گذاشته و ساکت نشسته‌اید:

ای سفیهان بهر خود هم اندکی غوغا کنید	حال خود را دیده، وا غوثا و وا ویلا کنید
کیسه‌های خالی خود را دهید آخر تکان	پس تکانی خورده دزد خویش را پیدا کنید

(بهار، ۱۳۸۰، ج ۱: ۴۰۵)

بهار، در تهران در بجهت جنگ جهانی اول در سال ۱۲۹۴ شمسی و هنگامی که اوضاع کشور درهم و هر کسی سرگرم منافع خود بود، مسمط مستراد «ای مردم ایران» را سرود و در آن افراد غافل نسبت به جامعه و سرنوشت خود را به بی‌عاری متهم کرده و معتقد است که اینان تسلیم هرج و مرج موجود شده و وضعیّت به گونه‌ای گشته است که اگر کشور ویران شود، این قبیل افراد دست به هیچ اقدامی نخواهند زد:

گر روی زمین را همگی آب بگیرد	ای مَلّت هشـیـار
دانم که شما را همگی خواب بگیرد	ای مـرـدـم بیـی کـار
ور این کره را دانش و آداب بگیرد	بر این تن بی‌عار، هرگز نکند کار

(همان، ج ۱: ۲۹۹)

در سال ۱۳۰۱ شمسی، هرج و مرج قلم‌ها در مطبوعات و آشفتگی اوضاع در مسائل سیاسی و اجتماعی و اذیت و آزار وطن‌دوستان از سوی بیگانگان و عوامل داخلی آن‌ها، سبب تضعیف دولت مرکزی گردید. بهار با مشاهده چنین وضعی برای به حرکت درآوردن مردم و حمایت از وطن با سرودن قصیده «دماوندیه دوم» از مردم می‌خواهد که با احساس مسئولیت نسبت به وطن به پا خیزند و بنیان ظلم را براندازند تا آزادی را به آغوش کشند (ر.ک: همان، ج ۱: ۳۵۳).

بارودی و بهار، نگرانی خود را از غفلت و بی‌توجهی مردم به اوضاع ابراز نموده‌اند با این تفاوت که بهار، بیشتر با کنایه و به طور غیرمستقیم سخن گفته است، اما انگیزه هر دو، بیداری، پیشرفت ملت، وطن‌دوستی و رهایی از دست ظالمان است.

۲-۸. فراموشی اصالت و اصالت‌گرایی

گذشته وطن و دست‌آوردهای آن نقش مهمی در رشد و شکوفایی کنونی آن دارد. بارودی و بهار، با یادآوری پیشینه درخشان و تاریخ کهن کشور خود، مردم را به شکوفایی توانایی‌های وطن و پیشرفت آن تشویق نموده‌اند. بارودی با ذکر مفاخر به جای مانده از مصر قدیم به ویژه اهرام مصر که همچنان راست قامت و باشکوه به عنوان شناسنامه مردم این سرزمین قد کشیده و از میان حوادث تاریخ سرافراز عبور کرده‌اند، سازندگان آن را مایه مباهات دانسته است، این در حالی است که اگر ملتی اصالت تاریخی نداشته باشد تاریخ او را به فراموشی می‌سپارد:

- | | |
|---|--|
| ۱. سَلِ الْجِيزَةَ الْفِيحَاءَ عَن هَرَمِي مِصْرٍ | لَعَلَّكَ تَدْرِي غَيْبَ مَا لَمْ تُكُنْ تَدْرِي |
| ۲. بِنَاءَ اِنْ رَدًّا صَوْلَةَ الدَّهْرِ عَنْهُمَا | وَمِنْ عَجَبٍ اَنْ يَغْلِبَا صَوْلَةَ الدَّهْرِ |
| ۳. اَقَامَا عَلٰى رَعْمِ الحُطْبُوْبِ لِيَشْهَدَا | لِبَانِيهِمَا بَيْنَ الْبَرِّيَّةِ بِالْفَخْرِ |
| ۴. فَكَمْ اُمَمٍ فِي الدَّهْرِ بَادَتْ، وَ اَعْصُرٍ | خَلَّتْ وَ هُمَا اَعْجُوْبَةُ الْعَيْنِ وَ الْفِكْرِ |
| ۵. تَلُوْحُ لِاَثَارِ الْعُقُوْلِ عَلَيْهِمَا | اَسَاطِيْرُ لَا تَنْفَكُ تُتَلٰى اِلٰى الحِشْرِ |

(البارودي، ۱۹۹۸: ۲۲۱-۲۲۲)

بهار، در قصیده «پیام ایران» به جوانان پند می‌دهد که اگر به میراث گذشتگان توجه نمایند و وضعیت خود را با آن‌ها مقایسه نمایند درمی‌یابند که پس‌رفت داشته‌اند. گذشتگان از نظر علمی و توانمندی سرآمد بوده‌اند، جوانان نیز باید سنت‌های پیشین را پاس دارند که سربلندی، بدون پابندی به گذشته به دست نمی‌آید:

که تلخ کامیت آرد پدید و کام دهد	به کارنامه پیشینیان نگر، بد و خوب
که این گسستگی خواری مدام دهد	ز درس حکمت و آداب رفته گان مگسل
عظام بالیه کی رتبت عصام دهد	نگویمت که به ستخوان خاک خورده بناز
که علم و عزم، تو را عزت و مقام دهد	به علم خویش بکن تکیه و به عزم درست
به ملک سنت دیرینه احتشام دهد	ولی ز سنت دیرین متاب رخ زیراک

(بهار، ۱۳۸۰، ج ۱: ۵۲۹-۵۳۰)

بهار در سال ۱۳۲۷ شمسی که برای معالجه به سوئیس رفته بود، حسرت از گذشته بر باد رفته وطن در دلش شعله‌ور می‌شود؛ حسرت زمانی که قدرت و عظمت وطن تا آنجا بود که همواره پیروزی در برابر دشمنان بر پیشانی آن‌ها می‌درخشید و در پرتو وفور نعمت، عدالت حاکم و فتنه‌ها خاموش بود، اما اکنون اوضاع طور دیگری است. سپانلو می‌نویسد: «یکی از حساسیت‌های ادبیات مشروطه، وطن‌گرایی، تعظیم و تحسّر نسبت به گذشته ایران بود. عنوان فرزندان سیروس و دارا، یا اولاد شاه عباس و نادر خطاب به مردم ایران، از مصطلحات دائمی نویسندگان و روزنامه‌نگاران عهد مشروطه به شمار می‌رفت» (۱۳۶۲: ۴۹).

چون خلد برین کرد زمین را و زمن را	آن روز چه شد کایران ز انوار عدالت
گلرنگ ز خون پسران دشت پشن را	آن روز که گودرز، پی دفع عدو کرد
فینیقی و قرطاجنه و مصر و عدن را	... و آن روز که کمبوجیه پیوست به ایران
برکنند ز بن ریشه آشوب و فتن را	و آن روز که دارای کبیر از مدد بخت
بشکافت، چو شمشیر سحر عقد پرن را	... و آن روز که نادر، صف افغانی و هندی
پیشاور و دهلی و لهاور و دکن را	و آنکه به کف آورد به شمشیر مکافات

(همان، ج ۱: ۶۸۲-۶۸۴)

بارودی با یاد کردن از مظاهر افتخارات گذشته و رنج‌هایی که گذشتگان برای ساختن بناهای هنری کشیده‌اند و انتقاد از غفلت مردم نسبت به ریشه‌های تاریخی خود، سعی می‌کند مظاهر اصالت‌های فراموش شده را در میان مردم زنده گرداند و بهار با نگاه به گذشته درخشان سرزمین ایران و حاکمیت قدرت و عدالت در جای‌جای آن به نقد اوضاع نابسامان کشور و سیاست‌های غلط حاکم بر آن می‌پردازد به امید اینکه اصالت گذشته دوباره احیا شود.

۴. نتیجه

۱. در این پژوهش مشخص شد که انتقاد اجتماعی و تلاش برای اصلاح و سامان دادن به امور جامعه بخش مهمی از حوزه تفکر سیاسی - اجتماعی بارودی و بهار است و همین مسأله باعث ماندگاری اشعارشان گردیده است. علی‌رغم تعلق دو شاعر به دو منطقه جغرافیایی متفاوت، مشکلات و دغدغه‌های سیاسی - اجتماعی مشابه، آنان را در پیوند میان شعر و جامعه از نظر مضمون و سبک شعری به هم نزدیک نموده است. واقع‌گرایی حاکم بر اندیشه‌های بارودی و بهار از یک سو و عدم وابستگی آن‌ها به طبقات خاص از سوی دیگر، آنان را سخت نسبت به جامعه، مسئول بار آورده است، لذا برای رشد و اعتلای جامعه نه تنها به صورت مستقیم و غیرمستقیم به پند و اندرز حاکمان و بیان مشکلات و انتقاد از وضع موجود پرداخته‌اند، بلکه برای اصلاح هم راهکار مناسب ارائه داده‌اند؛ از این روی می‌توان هر دو را از جمله اصلاح‌گران و پیشگامان عدالت‌طلبی، بیداری مردم و بازگشت به خویشتن به شمار آورد.

۲. در موضوع جهل و علم، بارودی با محور دانستن علم برای تحقق عدالت و رسیدن به سیادت، به صراحت مردم را به زدودن جهل و دانش‌اندوزی دعوت نموده است و بهار به طور غیرمستقیم و در قالب تعبیر و کنایه‌های گزنده این مطلب را بیان نموده است.

۳. در موضوع ظلم و عدالت، هر دو شاعر، ظلم‌ستیز و به شدت از عملکرد حاکمان مستبد و نالایق وقت انتقاد دارند و با شجاعت و فداکاری برای رفع ظلم اقدام و شکایت از اوضاع موجود را گاه صریح و گاه با کنایه بیان کرده‌اند با این تفاوت که بارودی از ظلم خواص و عوام سخن می‌گوید، اما بهار با شدت بیشتر و گزندگی تمام‌تر از ستم خواص بیش از عوام انتقاد می‌کند.

۴. در موضوع تحقیر فقیران و احترام به فقیران، بارودی از فقر به ویژه فقر اقتصادی مردم سخن نمی‌گوید ولی از تحقیر فقیران نهی می‌کند. در جامعه بهار اگرچه فقیران تحقیر نمی‌شوند ولی کمکی هم دریافت نمی‌کنند. انتقاد او متوجه بی‌توجهی به فقیران و رفع مشکلات آن‌هاست.

۵. در موضوع تفرقه‌انگیزی و وحدت، بارودی تفرقه‌انگیز را نادان و حیل‌های او را سست می‌داند، ولی بهار بی‌پرده تفرقه‌انگیز را وطن‌فروشی می‌داند که به روی برادر خود خنجر کشیده است؛ البته دعوت به وحدت و اتحاد در مقابل بیگانه و مستبد از رویکردهای اساسی هر دو شاعر است.
۶. در موضوع دورویی و یکرنگی، هر دو شاعر در خصوص دورویی موجود، درد مشترک داشته‌اند و از آن نالیده‌اند اما نحوه بیان بهار و قوت سخنان او در گزندگی، بیش از بارودی است.
۷. در موضوع بی‌تفاوتی مردم نسبت به اوضاع جامعه و احساس مسئولیت، هر دو شاعر از غفلت مردم نسبت به مسائل جاری کشور ابراز نگرانی شدید نموده و آنان را نکوهش کرده‌اند، با این تفاوت که بارودی به صراحت و بهار غالباً با کنایه.
۸. در موضوع اصالت‌گریزی و اصالت‌گرایی، بارودی ریشه اصالت را در افتخارات ملی و قومی گذشته می‌داند، لذا میراث گذشته را شناسنامه مصر معرفی می‌کند و به پاسداری و احیای آن دعوت می‌کند، اما بهار در مقایسه اصالت گذشته و حال، علم و عدالت‌ورزی و قدرتمندی گذشتگان را نسبت به مردم روزگار خود برتر می‌بیند، لذا از نظر او دانایی و قدرت گذشته، معیار اصالت‌مندی است.
۹. در موضوع بی‌وفایی و وفاداری، بارودی اغلب از بی‌وفایی دوستان خود و نادیده گرفتن معیارهای دوستی از جانب مردم سخن گفته است، اما بهار بیشتر از بی‌وفایی خواص به ویژه سیاست‌مداران شکایت کرده و همانند بارودی گذشتگان را بیش از مردم زمانش پایبند دوستی می‌داند و از این رو تعابیر نیش‌دار، تند و گزنده در سخنان او مشهود است.

کتابنامه

الف: کتاب‌ها

۱. آرزین‌پور، یحیی (۱۳۷۲)؛ *از صبا تا نیما*، جلد دوم، چاپ چهارم، تهران: زوآر.
۲. اصیل، حجت‌الله (۱۳۷۴)؛ *برگزیده و شرح ملک الشعراء بهار*، چاپ اول، تهران: فرزانه.
۳. البارودی باشا، محمود سامی (۱۹۹۸)؛ *دیوان البارودی*، حَقَّقَهُ وَشَرَّحَهُ وَضَبَطَهُ عَلَی الْحَارِمِ وَمُحَمَّدِ شَفِیقِ مَعْرُوفِ، بیروت: دارالعودة.
۴. بهار، محمدتقی (۱۳۸۰)؛ *دیوان اشعار شادروان محمدتقی بهار*، چاپ دوم، تهران: توس.
۵. خضری، حیدر (۱۳۹۲)؛ *الأدب المقارن فی ایران والعالم العربی*، چاپ اول، تهران: سمت.
۶. الدسوقی، عمر (بی‌تا)؛ *فی الأدب الحدیث، الطبعة الثامنة، القاهرة: دار الفکر*.
۷. الزیتات، احمد حسن (بی‌تا)؛ *تاریخ الأدب العربی، الطبعة الرابعة والعشرون، القاهرة: دار نضمة مصر*.
۸. سپانلو، محمدعلی (۱۳۶۲)؛ *نویسندگان پیشرو ایران*، تهران: نگاه.

۹. شکورزاده بلوری، ابراهیم (۱۳۸۰)؛ دوازده هزار مثل مثل فارسی و سی هزار معادل آن، چاپ اول، مشهد: آستان قدس رضوی.

۱۰. ضیف، شوقی (۱۹۶۱)؛ البارودی راند الشعر الحديث، الطبعة الثانية، القاهرة: دار المعارف.

۱۱. قطب، سید (۱۹۴۶)؛ العدالة الاجتماعية في الإسلام، الطبعة السادسة، القاهرة: مطبعة الباب الحلي.

ب: مجلات

۱۲. ابراهیمی کاوری، صادق؛ سکنه اسدی و رضوان لرستانی (۱۳۹۲)؛ «تطبیق مضامین شعری ملک الشعراى بهار و محمود سامی البارودی»، مجله مطالعات ادبیات تطبیقی جیرفت، سال هفتم، شماره بیست و پنجم، صص ۹۵-۱۱۶.

۱۳. ایمانیان، حسین و عبدالغنی ایروانی زاده (۱۳۸۷)؛ «دریچه‌ای بر نقد اجتماعی در قرآن، جامعه جاهلی و بخشش»، مجله علوم قرآن و حدیث دانشگاه فردوسی مشهد، سال چهلیم، شماره ۸۱، صص ۶۳-۸۲.

۱۴. قاسمی فرد، هدیه و فاطمه میرقادر (۱۳۹۰)؛ «بررسی تطبیقی سیمای زن در شعر جمیل صدقی زهاوی و ملک الشعراى بهار»، مجله مطالعات ادبیات تطبیقی جیرفت، شماره هفدهم، صص ۶۵-۸۸.

۱۵. محسنی نیا، ناصر و فاطمه داشن (۱۳۸۸)؛ «بررسی تطبیقی مفهوم وطن در اشعار بهار و رصافی»، مجله ادبیات تطبیقی دانشگاه کرمان، سال اول، شماره اول، صص ۱۳۳-۱۵۵.

۱۶. محمدی، ابراهیم؛ حبیب الله عباسی و نعیمه غفارپور صدیقی (۱۳۹۱)؛ «بررسی تطبیقی نظریه شعری محمد تقی بهار و ابراهیم عبدالقادر المازنی»، فصلنامه علمی - پژوهشی نقد ادبی، سال پنجم، شماره بیستم، صص ۱۷۱-۱۹۴.

۱۷. مزیدی صادقی، مجید و منصوره زرکوب (۱۳۹۱)؛ «الشعر الوطني لدى محمود سامی البارودی و ملک الشعراء بهار»، لسان مبین، دانشگاه بین المللی امام خمینی (ره) قزوین، شماره دهم، صص ۱۳۴-۱۵۹.

الانتقاد الاجتماعي عند محمود سامي البارودي وملك الشعراء بهار دراسة مقارنة^١

محسن پیشوایی علوی^٢

أستاذ مساعد في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة كردستان، إيران

حسن سرباز^٣

أستاذ مساعد في قسم اللغة العربية وآدابها، جامعة كردستان، إيران

سمیرا رحمانی^٤

ماجستير في فرع اللغة العربية وآدابها، جامعة كردستان، إيران

الملخص

كان ولا يزال للانتقاد مكانة مرموقة في الدراسات السياسية والاجتماعية والثقافية ولا سيما في الدراسات الأدبية. ففي العصر الحديث انطلاقاً من نشأة الحركات السياسية والاجتماعية في الشرق الأوسط، اتخذ الشعراء مواقف نقدية للحوادث التي طرأت في مجتمعهم وقاموا بنقد الشعب والحكام فيما كانوا عليه حيناً وبارشادهم وهدايتهم للخروج من المآزق الموجودة حيناً آخر.

والمقارنة بين الأفكار الانتقادية لشاعر وشاعر آخر وتعاملهما البناء للوصول إلى الوضع المطلوب من أهم الطرق للتعرف على الاتجاهات المشتركة في الشعر العربي والفارسي الحديث. وكان محمود سامي البارودي (١٨٣٨-١٩٠٤) وملك الشعراء بهار (١٢٦٥-١٣٣٠ ش) من الشعراء المجددين في العصر الحديث وكانت العناية بالقضايا الاجتماعية من أهم ميزات شعرهما.

وتهدف هذه الدراسة مستفيدة من المنهج الوصفي التحليلي إلى الكشف عن التشابه والتفاوت في الانتقادات الاجتماعية المتناولة لدى الشعراء على أساس المدرسة الأميركية للأدب المقارن؛ ووصلت الدراسة إلى أنّ الشعراء يتفقان في الانتقاد عن النفاق الموجود بين الخواص والعوام أشد الاتفاق ويختلفان في الانتقاد عن ظلم الحكام، حيث ظهر ذلك عند بهار أشد مضاضة وأوجع أثراً من البارودي؛ وفي موضوع عدم اعتناء الناس بالأوضاع السائدة في المجتمع، ينتقد الشعراء عن غفلة الناس إلا أنّ البارودي يبيّن ذلك بالصراحة ويستفيد بهار من الرمز والكناية؛ وفي موضوع التراث والأصالة يؤكد البارودي على المفخر الوطنية والقومية للأسلاف، بينما يؤكد بهار على علمهم وعدالتهم.

الكلمات الدلالية: الأدب المقارن، الانتقاد الاجتماعي، محمود سامي البارودي، ملك الشعراء بهار.

١. تاريخ القبول: ١٣٩٤/٩/٢٥

١. تاريخ الوصول: ١٣٩٤/٨/٢٤

٢. العنوان الإلكتروني للكاتب المسؤول: mpishvaiialavi@yahoo.com

٣. العنوان الإلكتروني: h.sarbaz1353@gmail.com

٤. العنوان الإلكتروني: Samira.Rahmani76@yahoo.com